

گذران

نعمت آزم

به یاد یاران خراسان

گر بپرسی که مرا چه عمر چه سان می گذرد
کاروانی ست که با بار گران می گذرد

من همان صخره برجای و زمان رود روان
مانده ام من به کران رود زمان می گذرد

بی بهار رخ تو عمر من ای خرمن گل
هست باغی که بران باد خزان می گذرد

جز خیال تو که نقش است بر آئینه دل
هر چه ها آید ازین راه و ازان می گذرد

زندگی دور از آن خطه که بویم بویش
تیغ کندی ست که روی رگ جان می گذرد

بر لبم موج زَنَد خنده چو دریا هر چند
سیل توفان سرشگم به نهان می گذرد

بار تقدیرم اگر چرخ بگیرد بر دوش
تا فراسوی خدا نعره زنان می گذرد

روزگاری ست که بر جان فروزنده مهر
از لب کوردلان نیش سنان می گذرد

فصل ها بازنگردند به عمر من و تو

تا رسد باز بهاری که چمان می گذرد

ماندگار است زمستان ز پی پائیزش

برفباد اجلش زوزه کشان می گذرد

ما نبودیم و جهان با دگران بود و گذشت

ما نباشیم و جهان با دگران می گذرد

خیز و باز آی که یکچند به عشرت کوشیم

فرصت ماست نه چندان و جهان می گذرد

سکة لحظة شادی که دهیمش از دست

جسته تیری ست که از قوس کمان می گذرد

نه عجب شعرم اگر می زند آتش بر جان

تا که یاد توام از ذهن و زبان می گذرد.

پاریس آذر ماه ۱۳۸۶ خورشیدی